**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

**فهرست مطالب:**

[مستندات مسقطیت عفو 2](#_Toc427376299)

[روایت ابی بکر حضرمی 2](#_Toc427376300)

[تفاوت حق‌الله و حق‌الناس 2](#_Toc427376301)

[مسقطیت لعان 3](#_Toc427376302)

[مسقطیت علم قاضی 3](#_Toc427376303)

[اقوال در مسئله 3](#_Toc427376304)

[اتخاذ مبنا 4](#_Toc427376305)

[فرض مسقطیت علم قاضی 4](#_Toc427376306)

[مسقطیت اشتهار 4](#_Toc427376307)

[تشریح بحث 5](#_Toc427376308)

[تعزیر پس از سقوط حد قذف 5](#_Toc427376309)

[وجه عدم تعزیر 5](#_Toc427376310)

[وجه تعزیر 6](#_Toc427376311)

[آراء در این مقام 6](#_Toc427376312)

# مستندات مسقطیت عفو

# روایت ابی بکر حضرمی

در انتهای بحث دیروز گفته شد که روایت ابی بکر حضرمی شاید بتواند به‌تنهایی بر مسقطیت عفو دلالت کند، گفته شد این روایت از جهت سندی قابل توثیق و تصحیح است. اما از جهت دلالی امری وجود دارد که مانع از وحدت این روایت در مقام دالیت بر مسقطیت عفو است.

چراکه تعبیر به‌حق الناس که در روایت وجود داشت، اثراتی را به دنبال خود خواهد داشت که یکی از آن‌ها قابل مطالبه بودن توسط حاکم است، اثر دیگر نیز سقوط آن با عفو است، همچنان که آثار دیگری نیز بر آن مترتب است. اما اینکه دلیلی داشته باشیم که به‌مجرد حق‌الناس بودن همه این آثار را مترتب کند، این دلیل مطلق وجود ندارد. لذا به‌تنهایی نمی‌شود بدین روایت تمسک کرد.

البته این روایت به‌ضمیمه روایت ضریس کناسی کافی است. لذا در روایت ضریس کناسی هم گفتیم که به‌تنهایی مصداق را تعیین نمی‌کند. ولی وقتی از روایات دیگر به دست بیاوریم که این حقوق الناس است به‌ضمیمه آن‌ها دلالتش تمام می‌شود.

# تفاوت حق‌الله و حق‌الناس

تفاوت‌های متعددی بین حق‌الله و حق‌الناس است. یکی این بوده که اگر حق‌الله بر مملوک ثابت شود، نصف خواهد شد. ولی در حق‌الناس نصف نمی‌شود و آن روایتی که می‌گوید هذا من حدود الناس ناظر به آن اثر است.

# مسقطیت لعان

مسقط چهارم لعان است. همان‌طور که دیروز توضیح دادم لعان از اموری است که در خصوص قذف زوج از زوجه موجب سقوط حد قذف می‌شود. مسقطیت آن به نحوی خاص و درجایی است که شوهر همسرش را به زنا منسوب کند. منتها در خصوص نسبت زوج به زوجه دو راه وجود دارد. یا از طرف زوج حد قذف موردقبول قرار گیرد و یا لعان صورت بپذیرد.

پس لعان چهارمین مسقط حد قذف است، اما نه مثل مسقطات عامه که در همه موارد مصداق داشت. بلکه فقط مسقطی در قاذفیت زوج است.

## مسقطیت علم قاضی

سؤالی که در این مقام وجود دارد این است که؛ آیا علم قاضی می‌تواند مسقط حد قذف باشد؟

طبیعی است که اگر کسی علم قاضی را در این نوع موارد یا مطلقاً معتبر نداند، در مقام قضا این سؤال مطرح نمی‌شود. در حقوق جدید هم مطرح است که قاضی می‌تواند در صدور حکم به علم خودش استناد کند یا نه؟ این بحث جدی است که هم در فقه ما مطرح بوده و هم در حقوق جدید امروز خیلی مطرح است.

## اقوال در مسئله

در این زمینه چندین قول وجود دارد. بعضی می‌گویند مطلقاً علم قاضی در قضا حجت است، بعضی می‌گویند مطلقاً حجت نیست، بعضی بین حقوق الناس و حقوق الله فرق می‌گذارند که؛ بعضی می‌گویند در حقوق الله معتبر است دون حقوق الناس و بعضی هم به‌عکس می‌گویند.

قول پنجمی که آقای حائری حفظه الله دارد این است که علم دو نوع است. یک‌وقت علم عن حسٍ است، یک‌وقت علم حدسی است. یک‌وقت است قاضی به استناد یک حدس و گمان خودش یقین پیدا می‌کند، یک‌وقت است نه علم قاضی مستند به شواهد حسی است. اگر علم بر اساس گمان و حدس‌های ذهنی باشد، اعتبار ندارد. اما اگر علم به استناد شواهد علمی و فنی است که این شواهد دیگران هم می‌توانند از آن مطلع بشوند، در اینجا معتبر است.

تفصیل دیگر این است که علم امام و علم لدنی و علوم غیرطبیعی معتبر نیست، اما علوم طبیعی ولو حدس هم باشد معتبر است. البته گاهی این تفصیل‌ها ترکیب می‌شود و قول جدیدی را به وجود می‌آورد.

## اتخاذ مبنا

ولی باید توجه داشت دلیلی برای اینکه علم قاضی مسقط باشد، وجود ندارد.

## فرض مسقطیت علم قاضی

اما اگر کسی قائل شد به اینکه علم قاضی معتبر است و با علم قاضی زنا ثابت می‌شود آیا واجب است حکم صادر کند؟ معمولاً اگر حجت بدانند، می‌گویند باید حکم صادر کند. چون حکم که ثابت و شرایط احرازشده است، لذا او مکلف است حکم الهی را صادر کند.

### مسقطیت اشتهار

در مواردی ممکن است که هیچ‌کدام از مسقطات پیشین محقق نشده باشد، علمی نیز از قاضی وجود نداشته باشد، اما فرد چون اشتهار به این جرائم دارد، مردم از او صدور آن کار را بعید نمی‌دانند، آیا بر این اشتهار اثری مترتب می‌شود؟

طبق نظر ما اشتهار هم مسقط است. پس علم قاضی در امر اول گفتیم مسقط است، بنابر اینکه حجت باشد. اشتهار هم مسقط است، طبق آنچه سابق گفتیم. البته در اینجا مسئله‌ای نیز باید بررسی شود که آن اشتهار در چه زمانی است؟ ممکن است وقتی‌که او قذف کرده، این شخص اشتهار نداشته باشد. ولی به فاصله چند روز گاهی ممکن است اشتهار پیدا کند.

### تشریح بحث

پس اشتهار گاهی قبل از نسبت زنا، گاهی مقارن و گاهی متأخر از نسبت زنا است. اگر اشتهار مقابل نسبت زنا باشد، طبیعی است که اینجا جایی است که دیگر حد قذف ثابت نیست. اما اگر اشتهار قبل بود، به حیثی که بعداً مرتفع شد، این دیگر اشتهار نبوده است. یک صورت این است که بعداً اشتهار پیدا کرد.

آنجایی که در حین نسبت دادن اشتهار داشته باشد، مستحق قذف نیست، اما اگر سابق اشتهار داشته، باید گفت مهم این است که در حین امر باید مشهور به زنا باشد تا حد قذف ثابت شود. حکم شق سوم نیز به همین صورت است.

#### تعزیر پس از سقوط حد قذف

فرع دیگری مطرح است که نسبتاً مهم است، در کشف اللثام، ریاض و جواهر و در نزد آقای گلپایگانی، فاضل و تبریزی مطرح‌شده است، برخلاف مبانی تحریرالوسیله و کتبی دیگر. تشریح فرع بدین گونه است که؛ آیا بعد از سقوط حد قذف، جای تعزیر است یا نیست؟

در کشف اللثام فرمودند دو وجه دارد.

#### وجه عدم تعزیر

وجه عدم ثبوت تعزیر، این است که دلیل حد قذف را ثابت کرد، تعزیر هم دلیل می‌خواهد و ما دلیلی نداریم.

#### وجه تعزیر

اما وجهی که برای ثبوت تعزیر مطرح است، این بوده که؛ در این موارد فرد نسبت دهنده، مرتکب گناه کبیره شده است و طبعاً این ارتکاب تعزیر را به دنبال خواهد آورد.

#### آراء در این مقام

مشهور فقها همانند صاحب جواهر، کشف اللثام، آقای گلپایگانی، فاضل و...این وجه را ترجیح داده‌اند که؛ مطلقاً در اینجا تعزیر ثابت نیست. اما قول به اطلاق در تعزیر صرف احتمال است که ما برای آن قائلی را پیدا نکردیم.

اقوال دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، مثلاً آقای تبریزی می‌فرمایند که در مسقطات درجایی که با مسقط حد ساقط‌شده است، تعزیری ثابت نیست، مگر در باب عفو.